



خاتون
وقوماندان

کتاب نامه

اردیبهشت ۱۴۰۲ • شماره ۷

ویژه نامه تقریظ حضرت آیت الله العظمی خامنه ای
بر کتاب «خاتون وقوماندان»

کتاب نامه

اردیبهشت ۱۴۰۲ | شماره ۷

ویژه نامه تقریظ
حضرت آیت الله العظمی خامنه ای
بر کتاب خاتون و قوماندان

✦ کتاب نامه، یادبود مکتوبی

است که دفتر حفظ و نشر آثار حضرت
آیت الله خامنه ای به شرکت کنندگان
در مراسم رونمایی از تقریظ های
رهبرانقلاب اسلامی بر کتاب ها
اهدا می کند.

شبکه های اجتماعی:

@khamenei_ir

تلفن: ۰۲۱-۶۱۰۱۴۱۰۷

پست الکترونیک:

info@khamenei.ir

پیامک: ۱۰۰۰۰۰۱۱۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی



دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای

KHAMENEI.IR

فهرست



برادران هزاره ای عزیز

۳

تقریظ حضرت آیت الله العظمی خامنه ای
بر کتاب خاتون و قوماندان

۴

مرز خاتون و قوماندان عشق است

۶

در خاطرم شد زنده یاد فاطمیون

مقاله ای از آقای علیرضا مختارپور قهرودی

۸

بی قرار همچون باد

۱۲

مهاجران افغانستانی هرجانیاز

به دفاع از اسلام باشد حاضرند

گفتگو با خانم ام البنین حسینی

همسر شهید و راوی کتاب

۱۴

کبوتر شد دلت از کابل و طوس و نجف تا شام

شعری از خانم نغمه مستشار نظامی

۲۰

فاطمیون باید زنده بماند

گفتگو با خانم مریم قربان زاده نویسنده کتاب

۲۴

از نامه های قوماندان

۲۹

یاد

۳۰

گزیده‌ای از بیانات رهبرانقلاب
دردیدار خانواده‌های شهدای مدافع حرم افغانستانی

برادران هزاره‌ای عزیز

از طلبه‌هایشان با ما مربوط بودند، مأنوس بودند، درس ما می‌آمدند. خصوصیات اخلاقی اینها، خصوصیات دینی اینها، علاقه مندی‌شان به مسائل دین را از قدیم میدانستم. در قضایای انقلاب و مشکلات فراوانی که در افغانستان پیش آمد و جمعیت زیادی از برادران افغانی و خانواده‌هایشان و بعضی تنها به اینجا آمدند، باز همراهی آنها با انقلاب و با مسائل ما بیشتر آشکار شد؛ این راهم ما دیدیم. دردفاع مقدس عده‌ی زیادی از برادران هزاره‌ی ما جزء شهدا بودند. بعد هم که قضایای سوریه و حرم حضرت زینب علیها السلام و حریم‌های مطهر اهل بیت علیهم السلام در عراق و مسئله‌ی داعش و اینها پیش آمد، باز یکی از مجموعه‌هایی که پیشقدم شدند برای دفاع، برادران هزاره‌ی ما بودند؛ هم خوب شرکت کردند، هم خوب جنگیدند و بعد هم جمعی از اینها به شهادت رسیدند. ما برای شهدای شما خیلی ارزش قائلیم. اینها کسانی هستند که در پاسخ به احساس وظیفه‌ی دینی‌شان، در پاسخ به احساسات شیعی و ولایی‌شان، وارد یک میدان سخت شدند، امتحان خوبی دادند و بعضی هم به شهادت رسیدند. ❖

برادران و خواهان عزیز افغانی و خاوری‌های مشهد و خراسان و اینها در همه‌ی مراحل انقلاب اسلامی نقش ایفا کردند؛ هم در پیروزی انقلاب، هم در دفاع مقدس و دوران جنگ تحمیلی، هم در همه‌ی حوادث بعدی، حالا هم که در قضیه‌ی دفاع از حریم‌های اهل بیت علیهم السلام، پدرها و مادرها این جوانهای مثل دسته‌ی گل را فرستادند برای دفاع از حریم اهل بیت و من به شما عرض بکنم، شهدایی که در این راه به شهادت میرسند یک امتیازی دارند، یک رجحانی دارند.

این فرزندان شما در واقع جان خودشان را سپر قرار دادند برای اینکه دست این بدخواهان و این خبیثها به حرم اهل بیت نرسد. لذا شأن اینها شأن بسیار بالایی است. البته برای پدرها و مادرها و همسرها و فرزندها سخت است؛ مسلم است که خیلی سخت است اما این سختی را برای خدا تحمل میکنید و ان شاء الله خدای متعال چشم شما را روشن خواهد کرد به لطف خود، به فضل خود. ۱۳۹۵/۰۱/۰۸



بنده از قدیم نسبت به برادران هزاره‌ای عزیزمان در افغانستان، نگاه ستایشگرانه‌ای داشتم، چون در مشهد از نزدیک دیده بودم. عده‌ی زیادی

بہ تالی
رسلم خدا بر بندہ زہیم ضاروشی، مجاہد مخلص فدائے اللہ
و پرہم ہرگزشت و صبور و فرزانی او خانم ام البنین
حوادث مربوط بہ مهاجران افغان را کہ در این کتاب آمدہ
از هیچ منبع دیگر نہ بدہ این ہزارہ بہر آن چہ اولین دست
دریافت نکردم. برخی از آنہا جہاً تاثر انگیز است، ولی لزومی
دیگر حرکت جہادی فاطمیون افتخاری برای آنہا ندہم. رفاقت است.

ریاض
مژدہ شہیدی صفوی شہر
بسیار زیبا و اثرگذار
است

تقریظ حضرت آیت اللہ العظمی خامنہ ای

بر کتاب «خاتون و قوماندان»

بسمہ تعالی

سلام خدا بر شہید عزیز علیرضا توسلی، مجاہد مخلص فداکار و برہمسر
پرگذشت و صبور و فرزانی او خانم ام البنین. حوادث مربوط بہ مهاجران
افغان را کہ در این کتاب آمدہ است از هیچ منبع دیگری کہ بہ این اندازہ بتوان
بہ آن اطمینان داشت دریافت نکردہ ام. برخی از آنہا جہاً تاثر انگیز است، ولی
از سوی دیگر حرکت جہادی فاطمیون افتخاری برای آنہا و ہمہ ی افغانہا است.

دی ۱۴۰۱

نوشتہ ی صفحہ ی مقابل بسیار زیبا و اثرگذار است.

بِسْمِ رَبِّ السَّمَوَاتِ

بجز از تو خلیلی ها آمدند در قفسند تا کتاب زردی تو را بنویسند... نشد... نتوانستند...
آرزویم این بود قبیل از آنکه قصه زردی مان از زبان من روایت شود داستان
تحریراتی تو روایت می شد شرمزده ام علیه ها... نشد.

این کتاب، حاصل ساعت ها گفت و گو و نشست و برخاست من با دوست خوبم
نویسنده توانمند خانم مریم قربانزاده است و امیدوارم اعتباری برای آشنایان و
برگ زردی از غیرت و شجاعت فاطمیون در تاریخ پر مهر از و نشیب مسیحیان باشد
خلیلی چیزها را تلقیم... ندر در حوصله خواننده بود نه در توان من. از ما بنویسید...
سال های بعد از تو سخت می گذرد و همه دل خوشی من سده یادگاری است که برایم
به امانت گذاشتی. همه امان باش.

صبح پیردزی نزدیک است در آخرین جنگ دنیا را مهدی موعود دخی، تمام خواهد
کرد. ما به امید دیدار دوباره تو علم انتظار را بالا گرفته ایم.

دعایمان کن... ابو حامد م.

پیغ سال بعد از تو

۹۸، ۱۲، ۹

امام الشیخ حسین

مرز خاتون و قوماندان عشق است

تأملی بر کتاب «خاتون و قوماندان»

• محمدصادق علیزاده

ملیت یکی از مفاهیم دنیای مدرن است که مایه تقسیم انسان‌ها را فراهم آورده. یکی را ایرانی و دیگری را عراقی و به همین شکل هم دیگرانی را افغانستانی و پاکستانی و امثالهم تعریف می‌کند. در این مقال قصد بر نقد یا بررسی این مفهوم نیست و اینکه این مفهوم چقدر می‌تواند حامل ارزش‌های یک فرهنگ، قوم یا جمع باشد که سخن چیز دیگری است. بعضی مفاهیم در زندگی بشر هستند که در قالب و ظرف ملیت نمی‌گنجد. ملیت یا برحسب قواعد دیپلماتیک امروزی آنچه در که گذرنامه و پاسپورت افراد ذکر می‌شود، مترک کوچکی برای گرفتن اندازه وجودی انسان‌ها می‌شود که نمی‌تواند عمق دانش و شهود و شخصیت فردی و جمعی انسانی را به تصویر بکشد.

«خاتون و قوماندان» یکی از مصادیق و نمونه‌های اعلا‌ی گواه این مدعا محسوب می‌شوند. زن و مردی در دیار دیگری که حسب قواعد ظاهری دنیای جدید، کشور و موطن و میهن آنها محسوب نمی‌شود و در آن رحل اقامت افکنده‌اند. هرچند سرزمین مادری خویش را فراموش نکرده‌اند و فرهنگ و جغرافیای خویش را از یاد نبرده‌اند اما به مرور و به سبب آشنایی با آب و هوای معرفتی دیگری چنان قدمی کشند که به مرور از ظرف و سقف قواعد عصر خود فراتر می‌روند و پوست می‌ترکانند و عالم و جهان دیگری را ورای مرزهای مادی و جغرافیایی به تصویر می‌کشند که برای ارزیابی و مترک کردن‌شان به قواعد و قوانین دیگری احتیاج است.

اینجا همانجاست که مفهوم «انسان انقلاب اسلامی» متولد می‌شود. یک انسان جهان‌وطن که هرچند با مفهوم استقلال و بوم و جغرافیای خود بیگانه نیست اما به دلیل چشم داشتن به قله‌های رفیع انسانیت و معرفت بشری چنان از نظر وجودی بسیط می‌شود و خود را بر جهان انسانی تحمیل می‌کند که تمام این تضادهای ظاهری از جمله ملیت و زبان و فرهنگ و حتی در مراحل متعالی‌تر، مذهب و فرقه را در خود حل می‌کند که دیگر با مفاهیمی غیر از مفاهیم توحید قابل تحلیل و توجیه و توصیف نیست و مگر همین ویژگی توحید نیست که در ورای همه کثرت‌های عالم موجود، وحدتی وجود دارد؟!

راوی کتاب جایی در مصاحبه خود با زبان و بیان دیگری به این موضوع اشاره داشته. جایی که تصریح می‌دارد مهاجران افغانستانی مقیم ایران هرچند پیش‌ترها در غائله جنگ تحمیلی رژیم بعث علیه برادران ایرانی ثابت کرده بودند اما مجدداً در فقره مدافعان حرم هم دوباره این موضوع را به رخ کشیدند که هرچا پای دفاع از اسلام و توحید و آل‌الله به میان بیاید حضور خواهند داشت و از بذل جان خود دریغ ندارند. این خلاصه همه آن چیزی است که از نگاه انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی «انسان انقلاب اسلامی» اش می‌نامند. خلاصه همه درسی است که خمینی کبیر علیه السلام می‌خواست به بشر مدرن بیاموزد. خلاصه همان چیزی که امروز در ادبیات رسمی کلاسیک خبری بین‌الملل «محور مقاومت» می‌نامندش. «خاتون و قوماندان» روایت حیرت است. حیرت از اینکه «انسانِ موحد انقلاب اسلامی» چه ظرفیت و توانایی و سعه صدری می‌تواند



داشته باشد که همه تضادهای ظاهری عصر جدید را در عالم درون خویش هضم و حل کرده و از پس همه این تضادها، اصل حقیقت را یافته و در عین همه گرفتاری‌ها و دردها و حتی نامهربانی‌هایی که در سرزمینی به جز سرزمین مادری به او تحمیل می‌شود، ریسمان حقیقت را چسبیده و آن را رها نکند. خواننده ایرانی با خواندن سطرهای کتاب مدام این با این سؤال ذهنی در چالش است که این زن و مرد افغان که حتی از حداقل‌های مواهب زندگی یک خانواده ایرانی هم محرومند چه دیده‌اند که همه این مشکلات و نامهربانی‌ها از دوست و دشمن را به جان خریده و یک به یک از مسیر زندگی کنار می‌زنند و به مسیرشان ادامه می‌دهند.

«خاتون و قوماندان» روایت مکتوب و کارنامه موفق زن و مردی است که با پاسپورت و گذرنامه دیگری پا به مکتب و مدرسه خمینی کبیر گذاشته‌اند و در این مسیر هیچ تفاوتی با دیگر شاگردان ایرانی حضرت روح‌الله ندارند. اصلاً خاصیت این مکتب و مدرسه آن است که نمی‌شود با مظاهر عصر و تمدن بشر جدید آن را متر و ارزیابی کرد. روایت مردی که در مرزهای عالم اسلام درگیر است و زنی که چند هزار کیلومتر این سوتر از معرکه نبرد، مشغول رتق و فتق امور جهاد است تا مجاهدش در خط مقدم نبرد با کفر و استکبار با دل قرص شمشیر بزند. زنی که آنقدر بسط و جودی یافته که همانقدر که ملیت از توصیف مردش عاجز است، جنیست و مفهوم زن یا مرد بودن هم از روایت و تبیین بسط و جودی این زن عاجز است.

«خاتون و قوماندان» از این منظر یک متن و سند مکتوب انسان‌شناسی است. روایت و تبیین انسان‌های جدیدی از عالم و عصر جدید که در عین ریشه در بوم و بر خودشان داشتن زبان و فرهنگ و بعضاً حتی مذهب خویش را داشتن اما چشم برافق دیگری دارند که اموری مانند ملیت و یا حتی زبان برای تمایز و تعریف جامع و مانع آنها

کم می‌آورد و حقیر می‌شود. سرسلسله این زنجیره خمینی کبیر بود و در ادامه هم سربازانش از حاج قاسم سلیمانی گرفته تا دیگرانی که در این مسیر قدم گذاشته‌اند که به تعبیر آن شاعر خوش ذوق ایرانی:

«مرزها سهم زمینند و تو اهل آسمان

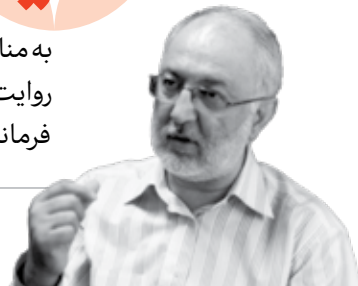
آسمان شام با ایران چه فرقی می‌کند

مرز ما عشق است هر جا اوست آن جا خاک ماست

سامرا، غزه، حلب، تهران چه فرقی می‌کند؟» ❖

در خاطرم شد زنده یاد فاطمیون

به مناسبت رونمایی از تقریظ رهبر معظم انقلاب بر کتاب خاتون و قوماندان؛
روایت زندگی ام‌البنین حسینی همسر شهید علیرضا توسلی (ابوحامد)
فرمانده لشکر فاطمیون



• مقاله‌ای از آقای علیرضا مختارپور قهرودی (متن کامل را در KHAMENEI.IR بخوانید)

🔴 کتاب خاتون و قوماندان شرح زندگی علیرضا توسلی، فاطمیون، مجاهدان افغان یا مدافعان حرم، نیست. این کتاب بخشی از زندگی‌نامه همسر شهید یعنی خانم ام‌البنین حسینی است، اما راوی و نویسنده ناخواسته انگار نقشه گنج گرانمایی را به قطعات متعدد بریده و نه همه آن قطعات بلکه برخی از بخش‌های نقشه و نیز حوادث مستندی از مهاجران افغانستانی را در لابلای سطور و صفحات این کتاب قرار داده‌اند. اما خواننده بصیر و کاوشگر می‌تواند با دقت در مطالب کتاب این قطعات را بیابد و با گرد آوردن آنها، و جستجو در دیگر منابع شاید به درک و فهم این گنجینه ذی‌قیمت راه یابد. کوشش نگارنده این مقاله به دست دادن سرنخ‌هایی در حد اشاره به این قطعات است.

روایات برای مخالفت با سنگین بودن مهریه درخواستی خاتون، به مهریه آب حضرت زهرا علیها السلام اشاره می‌کند اما در این حال ارزش زن را غیرقابل ارزش‌گذاری مادی می‌داند و بالأخره بعد از اینکه ناگزیر از قبول ۱۴ سکه می‌شود دعای کند که بتواند از عهده آن برآید.

در جریان خرید به اصرار خانواده خاتون حلقه می‌گیرد اما چون حلقه طلا را حرام می‌داند می‌گوید که به دست نخواهد کرد. بعد از عقد و اصرار پدر خاتون که زودتر به خانه خود بروند با اینکه به مشکلات خانواده و طرح آمایش کارت و عدم امکان خروج برادرانش از قم اشاره می‌کند با این حال، در نهایت می‌گوید خدا بزرگ است، امام رضا داریم، خودشان کارها را درست می‌کنند.

❖ احساس یقینی و قلبی به تکلیف نسبت به دین و اهل

بیت و مظلومان

از مهم‌ترین حرف‌های علیرضا در همان اوایل عقد و قبل از عروسی به خاتون این است که: باید کم‌تر را از هفتاد جا

🔴 ارکان شخصیتی ابوحامد

شخصیت علیرضا توسلی از دل خانواده رشد می‌یابد، خانواده‌ای متدین، مبارز و ریشه‌دار و معتقد، خانواده‌ای پرجمعیت، با فاصله سنی بسیار با پدرش، در چهار سالگی پدر و در ده سالگی مادرش را از دست داده، خانواده‌ای سختی‌کشیده و البته بعدها متفرق در شهرهای مختلف ایران و افغانستان. درباره تحصیلاتش مطالب زیادی در کتاب نیست، اما اگر به آنچه از گفته‌ها و هفت‌نامه و یک مکالمه‌اش با خاتون دقت شود چند نتیجه حاصل می‌شود:

🔴 اعتقادات راسخ بر مبنای معرفت دینی

در اولین گفتگو با خاتون، خود را با اشاره به خانواده‌اش معرفی می‌کند و بلافاصله تأکید بر اعتقادات و ماندن برای ادای تکلیف تا آخر خط، عضویت در سپاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حجاب و شئون اسلامی، تداوم فعالیت در مسیر جهاد در گفتگوی بعدی در بحث مهریه، علیرضا با اشاره به آیات



سبقت در دفاع از حرم

پس از حضور عوامل تکفیری در سوریه و حملات گسترده آنان و قصد تعرض به حرم اهل بیت عصمت و طهارت، بسیاری از مردم متدین و غیور از کشورهای مختلف به نیت دفاع از مقدسات دینی و آیینی خود برای حضور در سوریه و جبهه مقاومت علیه دشمن وحشی و جنایتکار داوطلب شدند. در این میان، تعدادی از جوانان افغانستانی با تشکیل گروهی به نام فاطمیون از اولین گروه‌هایی بودند که با سرپرستی علیرضا توسلی به سوریه رفته و علیه عوامل تکفیری به مبارزه پرداختند. این گروه ۲۲ نفره بعد از فراز و نشیب‌های بسیار و آبدیده شده در کوره جهاد و مقاومت گسترش یافته و به تیپ و لشکر تبدیل شدند.

اگرچه در طول دوران این مقاومت مقدس جهان اسلام علیه لشکر تاندان مسلح تکفیری و داعشی، مجاهدانی از لبنان، سوریه، پاکستان و یمن نیز در کنار مجاهدان ایرانی حضور داشتند اما نقش بی بدیل و مقدم مؤمنان مجاهد افغانستانی که در مقابل استکبار و صهیونیسم و عوامل آنان به دفاع پرداخته و بیش از دو بیست شهید و صدها جانباز در این میدان تقدیم کرده‌اند غیر قابل انکار است. و البته این نقش از ملتی که قبل از دفاع از حرم سابقه افتخار آمیز سال‌های سال مبارزه با قدرت‌های فاسد استعمارگری چون آمریکا و انگلیس و شوروی را در تاریخ خود دارد امری طبیعی است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که از سال‌ها قبل حضور در منزل شهدا و نیز ملاقات‌های متعددی با خانواده‌های شهدا از هر ملیت

بیندی، زندگی من زندگی آسانی نیست، هم تکلیف داری و بسیار روزها نخواهم بود، و هم به خاطر خانواده بزرگی که دارم از تو توقع است، تو الان زن عموی هشتاد نفری هستی که خیلی من را قبول دارند.

بعد از انتشار اخبار حمله تکفیری‌ها به سوریه، به حرم امام رضا علیه السلام رفته و در برگشت از حرم می‌گوید: «رفتم حرم، توبه کردم که مادر شرایط گرم و نرم خوابیدیم و بر سر سفره پربرتکت می‌نشینیم اما مردم سوریه در چه حال و سختی‌ای به سر می‌برند، نباید این طوری پیش برود.»

رشد در خانواده‌ای با سابقه تدین و پیروی از امام

خمینی علیه السلام

در سال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی، مأموران حکومت وقت افغانستان به روستای زادگاه خاندان توسلی هجوم می‌آوردند و بدون هیچ توضیحی محمد امین، برادر علیرضا، را با خود می‌برند. این حادثه باعث می‌شود تا زبان طعن و تهمت مردم روستا به خانواده توسلی باز شود. مادر علیرضا از ناراحتی دق می‌کند و پدر با بقیه اعضای خانواده شبانه از روستا می‌گریزند.

سال‌ها می‌گذرد تا در اواخر پاییز ۱۳۹۳، یعنی چند ماه مانده به شهادت علیرضا، یکی از زندان بانان کابل در اواخر عمر خود اعتراف و افشامی‌کننده محمد امین به جرم خمینیست بودن به همراه گروهی از افراد دیگر در بیابان‌های کابل در یک گور دسته جمعی زنده به گور شده‌اند. این خبر علیرغم تلخی‌اش، موجب سرفرازی خانواده توسلی می‌شود.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّهُمْ لَخِتَّةٌ
(سوره توبه: آیه ۱۱۱).^۹

گوهرمزد کرد که این را که می‌خرد؟
کس را به آن نبود همو خود ز خود خرید^{۱۰}

همخانگی مردم افغانستان و ایران

آنچه باعث ظهور غیور مردانی چون علیرضا توسلی و هزاران مدافع حرم از میان مردم غیور افغانستانی می‌شود امری تصادفی و استثنایی نیست.

میان ملت افغانستان و ملت ایران پیوند عمیق و ریشه‌دار و تاریخی برقرار است. هر نگاه کاوشگری با کمترین مراجعه به تاریخ و آثار ادبی و فرهنگی این پیوندهای استوار در زبان و فرهنگ و دین و آیین و بسیاری زمینه‌های مشترک میان دو ملت برادر افغانستان و ایران رابه و وضوح درمی‌یابد.

دیدگان ملت ایران بارها در غم جنایات استکبار علیه مردم مظلوم افغانستان گریسته و ملت افغانستان نیز در رنج‌های ملت ایران از جمله در دفاع مقدس همدردی کرده و حتی جوانان شریف خود را به عرصه دفاع از جمهوری اسلامی در مقابل هشت سال جنگ تحمیلی گسیل داشته است. به تعبیر رهبر معظم انقلاب اسلامی، پیوند میان افغانستان و ایران بالاتر از خویشاوندی است، همخانگی است.^{۱۱} نمونه‌ای از این پیوندهای عمیق میان افغانستان و ایران در زبان و ادب فارسی مشهود است. حضور ده‌ها تن از شاعران و نویسندگان برجسته افغانستانی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران مهاجرت کرده و در فعالیت‌های مختلف فرهنگی اجتماعی نقش ویژه‌ای ایفا کردند و بارها و بارها مورد احترام و تشویق و تحسین حضرت آیت‌الله خامنه‌ای قرار گرفتند برهانی قاطع است بر این مدعا.

نقش برجسته همسران شهدای مدافع حرم

ام البنین حسینی همسر صبوری و دل‌سوز و ایثارگر علیرضا توسلی نیز تنها نمونه‌ای است از بانوان مسلمان و غیور افغانستانی که با حمایت‌ها و صبوری‌های خود به هزاران مجاهد مسلمان افغان در عرصه‌های مختلف مبارزه با استکبار و عوامل آن و به خصوص در دفاع از حرم دلگرمی داده و به آن شیرمردان

و مذهب را در اولویت برنامه‌های مستمر خود داشته‌اند و دیدارهایی که با خانواده شهدای حرم داشته‌اند بارها از شهدای فاطمیون تجلیل و تقدیر کرده‌اند و بیاناتی در اهمیت نقش فاطمیون و دیگر گروه‌های مقاومت داشته‌اند.

ویژگی‌های مجاهدان و شهدای فاطمیون

شش امتیاز برجسته مجاهدان و شهدای فاطمیون از نظر رهبر معظم انقلاب اسلامی را می‌توان چنین برشمرد.

- ۱ بصیرت، دشمن‌شناسی و درک اهمیت مبارزه با دشمن در مرزهای او^۱
- ۲ اعتقاد راسخ به جهاد و مبارزه با دشمن^۲
- ۳ داوطلبانه هجرت کردن و به جهاد فی سبیل‌الله پیوستن^۳
- ۴ دارا بودن قدرت و عزم و اراده برای چشم‌پوشی از زندگی و تعلقات خانوادگی و دنیوی و به میدان شهادت شتافتن^۴
- ۵ شهادت در غربت^۵
- ۶ غیرت و تعصب نسبت به حريم اهل بیت در حد اعلی^۶

با توجه به این امتیازات، ایشان هر یک از شهدای مدافع حرم و مخصوصاً شهدای فاطمیون را بر اساس روایتی از معصوم علیه السلام دارای اجر دو شهید می‌دانند زیرا این شهدا مخلصانه و با غیرت از حريم اهل بیت دفاع کردند و در این راه به شهادت رسیدند.^۷ چنین است که حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای پس از برشمردن این امتیازات، یکی از آرزوهای خود را این می‌داند که با شهدای مدافع حرم محشور شوند و مورد شفاعت آنان قرار گیرند.^۸ زیرا این شهدا را از جنسی می‌دانند که تنها خدا خریدار حقیقی آنان است و گوهر وجود آنها قیمتی داشته که مشتری اصلی آن فقط حضرت حق است و بس.

۱. بیانات در دیدار خانواده شهدای مدافع حرم، ۱۳۹۴/۰۳/۰۵
 ۲. بیانات در دیدار خانواده شهدای مدافع حرم، ۱۳۹۷/۰۱/۰۹
 ۳. بیانات در دیدار خانواده شهدای مدافع حرم، ۱۳۹۵/۰۹/۰۱
 ۴. بیانات در دیدار خانواده شهدای مدافع حرم، ۱۳۹۵/۰۹/۰۱
 ۵. بیانات در دیدار خانواده شهدای مدافع حرم، ۱۳۹۴/۱۱/۰۵
 ۶. بیانات در دیدار خانواده شهدای مدافع حرم، ۱۳۹۳/۱۲/۱۲

وجبهه سوم: جنگ باتکفیری ها که در مقایسه با وجبهه قبل عین تفریح است.

خود او از این دو سال به دوره آرامش و رسیدن به هدفی که در تمام عمر خود داشته تعبیر می کند. گویی تمام اجر و پاداش آن ۴۰ سال رنج و سختی و تلاش در راه خدا اینک در این دو سال آخر به او عطا شده است.

علیرضا توسلی ابو حامد آن طور که از نامه ها و خاطرات خاتون برمی آید علاقه خاصی به اشعار لسان الغیب حافظ شیرازی داشته و با ابیات این عارف الهی انس خاصی برقرار کرده است. اما گمان می کنم این بیت از حافظ خلاصه مطلبی است که درباره آن چهل سال و سپس دو سال آرامش در دفاع از حرم تا شهادت بیان شد:

چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت
تدبیر ما به دست شراب دو ساله بود

ختم غربت به عزت

یکی از ویژگی های بارز حرکت جهادی فاطمیون و شهدای مدافع حرم مظلومیت و غربت آنان است.

در ماه های اولی که این مجاهدان مخلص برای دفاع از حریم اهل بیت به سوریه رفتند از طرف برخی افراد وحتى هم وطنانشان مورد تهمت و حتی تهدید واقع شدند که قلم از بیان آنها شرم دارد و پس از شهادت و بازگشت پیکر مطهر چهار شهید اول فاطمیون، یعنی شهید کلاتی، شهید واعظی، شهید حسینی، و شهید حکیمی، به مشهد، تشییع آنان بدون هیچ اعلام و مراسمی و حتی منع خبردهی و استفاده از پرچم و شعار برگزار شد بدون نامی از شهدا و نحوه و محل شهادت آنان. اما چیزی نگذشت خدای جبار که به قدرت خود تمامی دردها و مظلومیت ها و غربت ها را جبران می کند آن هم غربت و مظلومیت کسانی که برای دفاع از اولیاء الهی به شهادت رسیده اند چنان عزتی به آنان بخشید که

افراشت در هر سوبه عزت بیرق خون

در هر کجا پیچید نام فاطمیون^{۱۳}

و به تعبیر رهبر معظم انقلاب اسلامی مایه افتخار شدند اگرچه ممکن است شناخته شده نباشند اما ستاره واقعی اند، نه مثل بعضی ها که به توهم ستاره شدن کار می کنند، بلکه در ملامت اعلی ستاره اند^{۱۴} و مایه افتخار اسلام و مایه افتخار تشیع.

اطمینان دادند که حافظ حریم خانواده و به ویژه فرزندان نازنین و دلبندهان مؤمنان انقلابی هستند. این بانوان با ایفای نقش زینب گونه خود توانستند الگوی جدیدی باشند برای بروز و ظهور زن مکتبی که می تواند ضمن حضور در عرصه های معرفت آموزی و صحنه های سیاسی اجتماعی، حریم عفاف و فرهنگ خانواده نمونه را تضمین نماید آن هم در دنیایی که استکبار تمام تلاش خود را برای انحطاط شخصیت زنان و بلکه مردان به کار می برد.

چهل به علاوه دو

علیرضا توسلی ۴۲ سال در این دنیا زندگی کرد. این ۴۲ سال که سراسر مجاهدت و همراه با سفرها و وقایع متعدد و تحمل سختی های بسیار طاقت فرسا و البته خدمت به آیین و مردم بوده را از یک نظر می توان به دو بخش تقسیم کرد.

بخش اول دوره چهل ساله که از تولد آغاز و با مهاجرت به ایران و سرگذشت تأثیربرانگیز و تحمل برخی مشکلات مهاجرت و نیز تحصیل علوم دینی و سپس ازدواج سعادت مندانه و همراه با سختی های زندگی با ام البنین حسینی، همسری پرگذشت و صبور، ادامه می یابد؛ چهل سالی نمایانگر صحنه های متفاوت از مردی که گاه رزمنده ای است در افغانستان، گاه مددکار مردم است، گاه کارگر و نقاش ساختمان.

بخش دوم، دوره دو ساله ای که از اردیبهشت ۱۳۹۲ که برای دفاع از حریم اهل بیت عصمت و طهارت به سوریه می رود و پس از مجاهدت ها و فرماندهی فاطمیون سرانجام در اسفند ۱۳۹۳ به شهادت می رسد.

دو سالی که به تعبیر خود او عملاً و هم زمان در سه جبهه به جنگ مشغول است.

جبهه اول: دل کندن از علائق و خانواده

جبهه دوم: فرهنگ مردمی که با این مبارزه و مجاهده مخالفند و جبهه سخت تر از جبهه اول است.

۷. بیانات در دیدار خانواده شهدای مدافع حرم، ۱۳۹۴/۰۳/۰۵

۸. بیانات در دیدار خانواده شهدای مدافع حرم، ۱۳۹۷/۰۱/۰۹

۹. بیانات در دیدار خانواده شهدای مدافع حرم، ۱۳۹۵/۰۹/۲۲

۱۰. مولوی

۱۱. بیانات در دیدار گروهی از دبیرمات های افغانستانی، ۱۳۷۴/۰۲/۰۴

۱۲. علی محمد مؤدب

۱۳. بیانات در دیدار خانواده شهدای مدافع حرم، ۱۳۹۵/۰۹/۰۱

سال ۱۳۹۸ بود.
 روی صندلی کنار
 پنجره هواپیمای شرکت
 واروش نشسته بودم و در
 مسیر ساری به مشهد داشتم دریا و
 دشت ناز و شالیزارهای آن پایین را نظاره
 می کردم. مسئولیت نوشتن زندگینامه‌ی
 شهید توسلی را قبول کرده بودم و حالا می رفتم
 به مشهد تا با خانواده و بستگان و دوستانش اولین
 مصاحبه‌ها را انجام بدهم. خیلی طول نکشید تا بفهمم که با
 مردی خاص و از هر حیث استثنایی طرفم. یک افغانستانی
 شیعه از تبار قوم هزاره که تمام طول زندگی اش وقف مبارزه
 علیه ظلم، استبداد، تجاوز بیگانه، ارتجاع مذهبی و تلاش
 و جهاد برای استقلال وطن، برقراری عدل و مساوات و
 احقاق حقوق شیعیان افغانستان شده است. در ابتدای
 تحقیقاتم و سواس برم داشته بود که چه نامی روی این کار
 بگذارم. چیزی که همیشه حین نوشتن فکرم را به شکل
 جدی به خود مشغول می کند. آن چه مصاحبه شوندگان در
 تعریف خصوصیات فردی علیرضا توسلی به طور مشترک
 و یکسان بدان اشاره می کردند سبک بال بودنش و آرام و
 قرار نداشتنش بود. طبق گفته هاشان این رزمنده همیشه
 در جهاد هرگز یک جا بند نمی شده است و دائم کوله پشتی
 سفرش را می بسته است و در اندک زمانی خودش را به میدان
 نبردی که یک طرفش جبهه‌ی حق بوده می رسانده است. در
 آن حال احساس می کردم با انسانی مواجه ام که سیالیتی
 خاص و ناماندگار دارد. کسی که ماندگاری در یک وضعیت
 یا یک مکان بی چالش برایش خردگی، ماندگی و فساد
 به ارمغان می آورد. پرسشی که برابم مطرح بود این بود که چه
 فرآیندهایی در طبیعت وجود دارد که می تواند حائز چنین
 خصوصیتی باشد. رودخانه به نظرم مناسب آمد. همان که
 دائم جریان دارد و در صورت باز ایستادن از حرکت تبدیل به
 مرداب و گنداب می شود. این اسم خیلی با مذاقم سازگار
 نیامد. دلیل منطقی هم برای این عدم انتخاب نداشتم.
 بعد به باد فکر کردم. باد که به مراتب سیال تر، پرنفوذ تر و

بی قرار همچون باد

• جواد افهمی، نویسنده

اسم علیرضا توسلی یا همان ابو حامد لشکر فاطمیون را بارها شنیده بودم. اندک جستجویی هم در فضای مجازی برای شناخت بیشتر این رزمنده‌ی مدافع حرم انجام داده بودم. این البته مربوط می شود به زمانی که مثل خیلی از نویسندگان و مستندنگارهای این دیار دغدغه‌ی رفتن به سوریه و حضور در میدان‌های جنگ داخلی آن کشور را داشتم.
 اولین بار که جدی و به شکل حرفه‌ای روی اسم و رسم این مرد هزاره‌ای متمرکز شدم و شروع کردم به فکر کردن درباره‌ی ابعاد گوناگون شخصیتی اش، یک روز سرد زمستانی در

جدید در زندگی علیرضا توسلی از همین زمان شروع می‌شود. دورانی که مدت ده سال طول می‌کشد و با خود افسردگی و یأس به همراه می‌آورد. توسلی تمام این ده سال از ارتباط با کار نظامی بازنمی‌ماند.

با شروع جنگ داخلی در سوریه و تهدید حرم حضرت زینب (س) و حرم حضرت رقیه (س) بالاخره آن بانگ رحیل در قلب شکسته‌اش به صدا درمی‌آید و بی‌معطلی و سرازیا نشناخته به همراه تنی چند از هم‌زمان قدیمی در جبهه‌های جنگ سوریه حاضر می‌شود. او که مرز چهل سالگی را به تازگی پشت سر گذاشته است خیلی زود دست به کار سازماندهی رزمندگان افغانستانی حاضر در جبهه‌های جنگ سوریه می‌شود و در اندک مدتی گردان رزمی فاطمیون را پی می‌افکند. عملیات‌های یکی پس از دیگری با مشارکت دلیر مردان شیعه‌ای افغانستان و به فرماندهی علیرضا شکل می‌گیرد و فتح‌ها پشت سر هم حادث می‌شود.

علیرضا هر دم از جایی به جایی در گذر است. مثل باد. گاهی در حلب، گاهی در دمشق و در حومه‌ی حرم حضرت زینب (س)، گاهی در حوالی فرودگاه بین‌المللی دمشق، گاه در بلندی‌های لاذقیه و گاه در حمص و حما.

یگان‌های نظامی فعال در جبهه‌های جنگ خیلی زود با مردی آشنا می‌شوند که با مدیریت نظامی خاص خودش از رزمندگان فاطمی با آن جثه‌های کوچک و لاغر و آن صورت‌های آشنا، جنگ جویانی می‌سازد که خیلی زود حضورشان در هر عملیاتی علیه داعش یا جبهه‌النصره یا جیش‌الحر مهر تأییدی بر پیروزی در آن عملیات محسوب می‌شود. تحقیقاتم در مشهد، تهران، قم، و بالاخره در خود سوریه داشت به اتمام می‌رسید و من هنوز در پیچ و خم انتخاب اسم مانده بودم. در آخرین روزهای سفرم به سوریه فرصتی مغتنم دست داد و توانستم سری به تل‌قرین محل شهادت علیرضا توسلی بزنم. جای غریبی بود. باورم نمی‌شد که من در چند کیلومتری مرز رژیم غاصب صهیونیستی قرار دارم. مقابلم بلندی‌های جولان از شرق به غرب کشیده شده بود. همان‌جا بود که صفت سرکشی بادهای هندوکش نظرم را جلب کرد. علیرضا توسلی مثل بادهای سرکش هندوکش افغانستان، بی‌قرار و ناآرام تا آخرین نفس و آخرین قطره‌ی خورش علی‌ه ظلم و بی‌داد جنگید. ❖

گذراتر از رودخانه است. فکر کردم با دهمتری تواندا از عهده‌ی مطلب برآید. پس باد شد مطلع نامی که قرار بود بر تارک این مستند بنشیند. بعد به این فکر کردم که این باد باید شناسه و هویتی داشته باشد. علیرضا توسلی را آن‌گونه یافته بودم که علی‌رغم وجوهی که او را از انقیاد به سرزمینی خاص و تبعیت از قومی مشخص بر حذر می‌داشت، باز هویتی بسیار پررنگ و شاخص داشته است و آن افغانستانی بودنش بود. پس لازم دیدم برای باد هم هویتی جغرافیایی و البته هم طراز با شاخصه‌های خاص و بی‌بدیل این مرد قائل بشوم. و چه عارضه‌ی محلی بهتر از سلسله جبال هندوکوش می‌توانست در بردارنده‌ی این شاخصه‌ها باشد. پس نام باد هندوکوش انتخاب شد.

به نظرم خوب آمد ولی کافی و کامل نبود. چیزی کم داشت. هندوکوش همه‌ی نیازهای شخصیتی را که من برای علیرضا نیاز داشتم و دلم می‌خواست در یک کلمه و در یک فرآیند جمع باشد داشت. ولی باز احساس می‌کردم چیزی کم دارد. بعد کار نام‌گذاری مستند را موقتاً کنار گذاشتم و به تحقیقاتم حول و حوش این فرمانده شیعه ادامه دادم.

علیرضا توسلی در سنین نوجوانی به دلایل شرایط بد و خطرناک زادگاهش مجبور به مهاجرت به ایران می‌شود و به محض ورود به تبعیت از پدر و برادر بزرگش که روحانی بودند، مسیر علم و معرفت را در پیش می‌گیرد و برای کسب فیض از محضر علمای شیعه ابتدا در حوزه‌ی علمیه نجف آباد و بعد در حوزه‌ی علمیه‌ی قم اقامت می‌گیرند. کمی بعد بنا به احساس تکلیف و برای حضور در جبهه‌های جنگ تحمیلی در لباس بسیجی به جبهه‌ی کردستان اعزام می‌شود و به مدت سه ماه در سنگرهای نبرد علیه ضدانقلاب داخلی حاضر می‌شود. با خروج کشور اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان و شروع جنگ‌های داخلی در این کشور عزم وطن می‌کند و با عضویت در یکی از احزاب شیعه‌ی فعال در میادین جنگ سلاح دست می‌گیرد و علیه کسانی که خیال پاره‌پاره کردن کشور را داشتند می‌جنگد. زندگی او در مبارزه ادامه می‌یابد. اما بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و هجوم آمریکا به افغانستان به بهانه‌ی دستگیری بن‌لادن، اوضاع در چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای به ضرر جبهه‌ی مقاومت تغییر وضعیت می‌دهد و علیرضا توسلی ناخواسته تصمیم به ترک وطن می‌گیرد. یک دوره

اسلام مرز ندارد؛ مهاجران افغانستانی هر جا نیاز به دفاع از اسلام باشد حاضرند

گفتگو با راوی افغانستانی کتاب «خاتون و قوماندان»

رهبر انقلاب اسلامی در تقریظ بر کتاب «خاتون و قوماندان» از تلاش و مجاهدت رزمندگان افغانستانی مدافع حرم تمجید کردند. این کتاب نوشته خانم مریم قربان زاده است که به روایت زندگی خانم ام البنین حسینی همسر شهید علیرضا توسلی معروف به ابوحامد فرمانده لشکر فاطمیون می پردازد. رسانه KHAMENEI.IR به همین مناسبت به گفت و گو با خانم حسینی راوی این کتاب پرداخته است که از مهاجران افغانستانی مقیم ایران هستند.

همسر در مسیری است که شهید قدم در آن گذاشته است. این همراهی برای شما سخت نبود؟

بنده دوران کودکی ام را در جنگ ایران و عراق گذراندم. کم و بیش با این مسائل آشنا بودم و خیلی بدم نمی آمد با یک رزمنده ای که دغدغه های این چنینی دارد زندگی و در واقع مطلب انجام وظیفه کنم. خب بالطفی که خداوند به من نوعی داشت با علم وارد زندگی ایشان شده بودم و شرایط او را پذیرفته بودم. در اولین صحبت و آشنایی با ایشان، حرفش این بود که فعلاً کار من جنگ است و تا زمانی که هم نیاز باشد کار من تفنگ و جنگ و جبهه است. می گفت ان شاء الله که این جنگ هر چه زودتر تمام بشود و در این راه جدای از همسر به یک همراه نیاز دارم. از خدا خواستم که یک همراه در کنار من باشد. خب برای من از همان روز اول اتمام حجت شد که راه سختی را در پیش خواهم داشت. شخصیت ابوحامد هم طوری بود که طی کردن این راه مقدس در کنار او سخت نبود. خدا را بارها و بارها شکر می کنم که خصوصاً در نیت خیر و برای دفاع از حرم، نه در کار نیاوردم که بخوادم الان شرمنده و مدیونش باشم.

برای شروع گفتگو از شخصیت شهید علیرضا توسلی شروع کنیم. به عنوان همسر آن بزرگوار، ایشان را چگونه معرفی می کنید؟

بسم الله الرحمن الرحیم، یک انسان بسیار سخت کوش، مقاوم، جسور، مخلص، آرمان گرا، زحمتکش، دلسوز و البته فراتر از این ها. بیش از حد مهربان بود و بزرگترین نقطه ضعفش همین مهربانی زیادش بود. خیلی دل رحم و عاطفی بود که همین بعضی وقتها برایش دردسر می شد. فوق العاده رهبر انقلاب را دوست داشت. یادم است در هفته دفاع مقدس که برنامه هایی از تلویزیون پخش میشد ایشان با دقت صحبت های آقا را پیگیری و حتی یادداشت می کردند. رژه را با افتخار نگاه می کرد و می گفت خوش به حال اینها چه توفیقی دارند که دارند انجام وظیفه می کنند و چه خوش و گوار است که توفیق داشته باشیم سربازی ایشان را داشته باشیم.

نکته ای که در کتاب هم بسیار محسوس است، همراهی شما به عنوان



قول خودشان قایم باشک بازی می کردند. خیلی سعی می کرد که به بچه ها خوش بگذرد و اوج محبت خودش را نشتم دهد. بچه ها همین ساعات کمی که کنارشان بود را پذیرفته بودند و به آن قانع بودند.

علاوه بر خود شهید توسلی شما هم در این مسیر ایشان را همراهی کردید. این همراهی و تلاش و جهاد بعد از شهادت ایشان هم هنوز متوقف نشده و ادامه دارد. این مسئولیت و رسالت زینبی چه وظایفی را بردوش شما قرار داده است؟

این توفیق و لطف خداست و ان شاء الله که همیشه برای آن قابل باشم. زمانی که ابو حامد به سوریه می رفت و حتی قبل تر از اعزامش به خاطر اعتمادی که بنده به ایشان داشتم و محبتی که بین ما بود، در مورد کارش با من صحبت می کرد، هدف، دغدغه ها و حتی مشکلات شان را می گفت. خب یک جاهایی به هر حال پیش می آمد که از زاویه نگاه من بعنوان همسر یا مادر پیشنهادی مطرح شود و چه بسا مشکلی با آن حل شده باشد. با رفتن ایشان به سوریه و

شهید توسلی به عنوان یک رزمنده و مجاهد در زندگی شخصی، رفتار و برخوردش با خانواده چگونه بود؟

دغدغه ها و گرفتاری های کاری، برای محیط کارش بود. اما زمانی که وارد خانه می شد وقف خانواده بود. و هیچ وقت این دو مسئله را - حالا چه کار برای جبهه یا کار فرهنگی و ... - را نمی گذاشت بر هم اثر بگذارند و خیلی دقت داشت. همین موضوع خیلی روی من تأثیر داشت.

البته جدای از مأموریت کاری جبهه شان خب دائم السفر بودند و ما بیشتر با تلفن یا فضای مجازی مرتبط بودیم. زمانی هم که می آمدند مرخصی، منزل خب کمتر کنار ما بودند. بنده این را به خاطر مشغله و مسئولیتی که داشتند، پذیرفته بودم. گاهی در خانه پدری مان مهمان بودیم، با او تماس می گرفتند که کاری پیش آمده و می رفت که به آن رسیدگی کند، اجازه می خواست مرخص شود.

بنظرم به خاطر اوج محبتش نسبت به خانواده و البته مسئولیت پذیری در محیط کار موفق بود. نسبت به خانواده محبت ویژه ای داشت و خیلی راحت با بچه ها در خانه بازی می کرد. گاهی روی پشتش سوار می شدند یا به

بعد از اینکه بچه‌ها اعزام می‌شدند، مشکلاتی به واسطه گمنامی و غریبی بچه‌های افغانستانی پیش می‌آمد که به نحوی موضوع به من گره می‌خورد.

عزیزان رزمنده‌ای با ابوحامد به سوریه می‌رفتند و به خانواده‌هایشان تنها گفته بودند که ما با آقای توسلی رفتیم سوریه. این خانواده‌ها به هر سختی که بود، آدرس و شماره ما را پیدا می‌کردند و تماس می‌گرفتند. یکی تصادفی داشت، یکی سخته‌ای داشت، یکی مشکل خانه داشت می‌آمدند و من مشکلات اینها را مستقیم با خودشان صحبت می‌کردم و راهکاری برایش پیدا می‌کردیم.

همه این اتفاقات دست به دست هم داد تا در حد توانم به ایشان کمک کنم. شخصاً خیلی دغدغه داشتم که چطور می‌توانم در همراهی او در این مسیر موفق باشم. چون هدف و زحمتهای او خیلی برای من شیرین و دوست داشتنی بود. همیشه سعی می‌کردم در این مورد مطالعه داشته باشم و خودم را رشد بدهم. خب در کنار این عزیزان بودن هم خودش یک فرصتی بود که بتوانم با این عزیزان هم دردی کنم. بعد هم کم‌کم شهدایمان آمدند و تلاشم این بود در کنار خانواده‌های شهدایمان باشم.

ابوحامد

خودش

کمتر تشریف

می‌آورد اما

در تماسهایی که

داشت مدام تأکید

می‌کرد که حتماً با

خانواده‌های شهدا مرتبط

باشم و نصیحت می‌کرد که

از آن‌ها درس بگیر! این درس گرفتن را من آن

زمان شاید خیلی متوجه نبودم منظورش چیست.

حضور در کنار خانواده‌های شهدا حالم را خوب می‌کرد.

غریبی و مظلومیت شهدایمان هم عاملی می‌شد که

حتماً خودم را کنار آنها برسانم. حالا چه در مراسم تشییع،

چه در ختم و تعزیتی که بعد از آن داشتند.

آن زمان شهدای افغانستانی خیلی گمنام و غریب بودند

و من از همان سال ۹۲ جسته گریخته سعی کردم کنار



هم در ارتباط هستیم. این ارتباط تاکنون خیلی مفید بوده است و ان شاء الله که هم چنان هم مفید باشد. دغدغه اصلی من به عنوان یک مادر تربیت فرزندان شهدایی است که واقعاً هر کدام یک گوهرهای نابی هستند و ما باید میراث داران خوبی باشیم. برای مثال در رابطه با تحصیل این عزیزان تلاش مان این است که شرایط لازم را فراهم و انجام وظیفه کنیم.

نکته مهم دیگری که درباره رزمندگان فاطمیون وجود دارد، مهاجر بودن این عزیزان است و بعضاً همین موضوع هم باعث شده که این شهدا و خانواده‌های بزرگوار آنها ناملایماتی بیش از خانواده دیگر شهدا متحمل شوند. طبعاً کسانی که در چنین فضایی قدم به مسیر جهاد و دفاع از حرم می‌گذارند اجر بیشتری هم دارند. کمی فضای عزیزان فاطمیون و مشکلاتی که با آن دست و پنجه نرم می‌کنند را تشریح کنید.

رزمنده‌ها و خانواده‌های فاطمیون در شروع کار و تأسیس این شجره‌ی بسیار بزرگ و طیبه در اردیبهشت ماه سال ۹۲ شرایط سختی داشتند. هدف این عزیزان دفاع از حریم اهل بیت علیهم السلام و انجام وظیفه‌ای بود که بر خود واجب می‌دانستند. این‌ها خودشان مهاجر بودند و تصمیم برای رفتن به دفاع از حرم در جامعه‌ی محدود مهاجرین افغانستانی هم واکنش‌های مختلفی به دنبال داشت.

شهید توسلی اولین بار اردیبهشت ماه سال ۹۲ به سوریه اعزام شدند و بعد از تقریباً هفت ماه برگشتند. در مدت کوتاهی که مشهود بودند تمام وقتشان صرف این شد که بنشینند با سایر هم‌کیشان مذاکره کنند، صحبت کنند و آن‌ها را توجیه کنند و هدفشان را برایشان روشن کنند. با جامعه‌ی دانشجوی، جامعه‌ی تجار، حتی جامعه‌ی روحانیت، جامعه‌ی کسبه و امثالهم. با هر کدامشان به روش و زبان مختص خودشان صحبت می‌کرد و آن‌ها برای جهاد به او ملحق می‌شدند.

خانواده ایشان حضور داشته باشم. دوسالی که ایشان مأموریت بودند و بعد از آن هم پس از شهادتش در خود احساس نیاز می‌کردم که باید بیشتر در کنار عزیزان شهدا باشم. و دعا کنید این حس نفسانی نباشد و برای خدا باشد ان شاء الله.

در این مدت در کنار خانواده‌های شهدا خصوصاً جمع مادران، خواهران، همسران و دخترهایمان جلسات هفتگی داریم، سرکشی داریم و ارتباطات مان روز به روز بیشتر شده است و آن‌ها همیشه نسبت به این حقیر محبت فراوانی داشته‌اند.

در این جلسات چه مباحثی رد و بدل می‌شود؟

خانواده‌های ما از مهاجران هستند و مشکلات خودشان را دارند و البته خانواده‌های خیلی مخلص و کم‌توقعی هستند. هم مردهایشان در معرکه‌ی جنگ این‌گونه بودند و هم خانواده‌هایشان در پشت صحنه و عقبه این‌طور هستند. خواسته‌هایشان را که بشنوید، چیزهای زیاد و غیر قابل انجامی نیست. من خودم تجربه کرده‌ام، وقتی صحبت‌های آن‌ها را می‌شنیدم و منتقل می‌کردم، می‌دیدم یک التیامی است روی آن فقدانی که آن خانواده داشته است. سعی می‌کردم بیشتر در کنارشان باشم.

به خاطر مرادوات مان و اعتماد این عزیزان نسبت به بنده، در زمینه توانمندسازی خانواده‌هایمان در اقصی نقاط ایران موفق شدیم گام‌های مفیدی برداریم. برنامه‌های متعددی که پیش آمد و سفرهای مختلفی که به اصفهان، اراک و بیشتر از همه قم و تهران داشتیم منجر شد یک جریانی به وجود بیاید که رسالت و پیام شهدایمان را با حضور و در صحنه بودن مان امتداد دهیم. گاهی وقتها نمی‌شود درباره خصوصیات یک شهید در همان لحظه صحبت و حق مطلب را ادا کرد. ولی همین حضور خانواده در صحنه خودش بزرگترین پیام است. والحمدلله الان بعد از گذشت هشت سال از شهادت ابو حامد و ده سالی که نهضت بچه‌های فاطمیون قدمت دارد ما با خانواده‌های شهدا، رزمنده‌ها و جانبازهایمان مرتبط هستیم. هم جلسات مذهبی داریم و هم اگر مشکلی داشته باشند با

از حضرت زینب سلام الله علیها مدد خواستیم که ما را در این راه بیمه کنند تا بتوانیم همراه ایشان بمانیم. همان عنایت بی بی هم باعث شد که بتوانیم سختی های این مسیر را تحمل کنیم و صبر لازم را داشته باشیم.

ابوحامد همیشه توصیه به صبر و بردباری داشت و می گفت هر جایی که دلت شکست فقط هدیه اش کن به بی بی حضرت زینب سلام الله علیها. خود بی بی می داند که چه بشود چه کار کند و هر چه مصلحت بداند را پیش می آورد. شهدای بزرگوار فاطمیون سه هدف برای رفتن به دفاع از حریم آل الله داشتند. اول اینکه اگر ما در واقعه ی عاشورا نبودیم و آن جا اهل بیت به اسارت رفتند، الان هم واقعه ی عاشوراست و باید خودمان را به هر نحوی برای دفاع برسانیم.

دومین هدف و رویکرد این عزیزان تشکیل یک یگان نظامی و شیعی بود تا هر جایی که نیاز باشد مثل برادران حزب الله برای دفاع برخیزند. الحمدلله این هدف محقق شد و ما این تشکیلات را الان داریم. هدف سوم این عزیزان این بود که نشان دهند بچه های مهاجر افغانستانی فقط کارگرساده نیستند. جایی که نیاز باشد برای دفاع از اسلام، برای دفاع از انسانیت، برای دفاع از این انقلاب جانشان را هم می دهند. رزمندگان فاطمیون نشان دادند که اسلام که مرز ندارد که حالا مثلاً قضیه سوریه به من که یک مهاجر افغانستانی هستم چه ارتباطی دارد. ثابت کردند چنین چیزی نداریم. وقتی اسلام در خطر باشد، وقتی حریم آل الله در معرض خطر باشد هر کس هر جایی با هر ملیتی خودش را باید برساند و دفاع کند.

شهید توسلی و همزمانشان که به عنوان اولین گروه ها برای دفاع از حرم اعزام شدند، سختی های زیادی را برای هموار شدن این راه کشیدند. این طور نبود که به قول معروف یک شبه بروند و هر چه شد شد. نه، این کارگسترده و بزرگی بود واقعاً برای شحمت کشیدن مطالعه داشتند. نظر دوستانی که در این بحث دغدغه داشتند را شنیدند و بارها و بارها از طرحشان دفاع کردند.

ما الان در جامعه مهاجرو در جامعه میزبان به برکت خون شهدا آن نگاه مثبت، آن احترام و ارادتی که باز این عزیزان



سختی این راه بیشتر به دوش رزمنده هایمان بود. ما ابتدا خیلی متوجه این قضایا نبودیم، تا اینکه شهدایمان آمدند و یکی یکی به تعداد شهدا اضافه شد. در همین شرایط طبیعتاً نگرانی آن هایی که این راه را قبول نداشتند بیشتر می شد. حتی الان که ۱۰ سال از این غائله می گذرد در بین نزدیکان و اقوام خود ما هم کسانی هستند که تا هنوز که خیلی این قضیه را قبول ندارند و نپذیرفته اند. من به آنها حق می دهم. به هر حال آنها روحیات، اهداف و شرایط خودشان را دارند.

گاهاً پیش می آمد که با کنایه مستقیم به خودم می گفتند که اینها برای پول یا برای مدرک می روند. ولی این قدر عنایت حضرت زینب سلام الله علیها همراهم بود که اصلاً این حرف ها را نشنیده می گرفتیم. در بسیاری از موارد هم با آن ها درباره راهی که شهدایمان انتخاب کرده اند صحبت می کردم، گاهی هم توجیه می شدند این عزیزان. شهید در این باره خودش تأکید می کرد جوری رفتار نکنیم که طرف مقابل را ناراحت کنیم. از ۲۲ اردیبهشت ماه سال ۹۲ که ایشان و در پناه قرآن او را راهی کردیم، همان جا دعا کردیم و



را خدمت ایشان بیان کردید. فضای آن دیدار چگونه بود؟ همسران ما، شهدای مادلبسته رهبر انقلاب بودند و جانشان را تقدیم اسلام عزیز کردند. خدای ناکرده ما منتی بر اسلام عزیز و انقلاب نداریم. اسلام عزیز، خب وجود ایشان برای ما خیلی افتخار بزرگی است به خصوص با سختی هایی که در نبود همسرمان تحمل می کنیم. خانواده های شهدا خیلی مشتاق دیدار ایشان هستند و خب من هم این آرزو را داشتم و گاهی به ذهن یا زبان می آوردم که ای کاش یک فرصت دیداری محقق بشود. به برکت حضرت رضا علیه السلام و پا در میانی خود شهدا این آرزوی ما در ۸ فروردین سال ۹۵ برآورده شد و به همراه تعدادی از خانواده های شهدا به دیدار ایشان رفتیم و توفیق شد که نماز راهم به امامت ایشان اقامه کنیم. آن دیدار بسیار شیرین بود و صحبت ها و نوازشهای پدرانه ای ایشان منجر میشد که بچه هایمان نبود پدر را حس نکنند.

اخیراً هم که ایشان لطف کردند و با تقریظ شان محبت بدون وصفی نسبت به کتاب خاتون و قوماندان و زندگینامه ای حقیر داشتند که امیدوارم برایم باقیات، صالحات باشد. ❖

نسبت به خانواده ها دارند، نسبت به جامعه ی مهاجرین دارند را داریم می بینیم و به برکت همین خون هاست که این ارتباط حسنه برقرار شده است. واقعاً این لطف خدا و برکت خون شهداست.

در دیداری که با حاج قاسم عزیز هم داشتیم ایشان فرمودند که هر چه بگذرد ما به بزرگی کار این عزیزان بیشتری می بریم و آیندگان می فهمند که این عزیزان چه کردند، واقعاً همین است.

❖ نمی توان از محور مقاومت و لشکر پرافتخار فاطمیون صحبت کرد ولی از شهید حاج قاسم سلیمانی غافل شد.

سال ۹۵ با بچه ها به زیارت مشرف شدیم. در روز دوم سفرمان یک دیدار خصوصی با حاج قاسم داشتیم. برایمان خیلی غیرمنتظره بود چون تا دقیقه ای که ایشان آمدند هم ما از برنامه خبر نداشتیم. ساعاتی که در معیت این شهید بزرگوار بودیم، رفتار و محبت ایشان با بچه ها، صحبت های آرامش بخش ایشان نسبت به فاطمیون، نسبت به عوامل و نسبت به من حقیر واقعاً برای من درس بزرگی بود. تقریباً سه سال از شهادت شان می گذرد، خب هر کسی آرزو داشت که ایشان را از نزدیک ببیند و وقتی شهید شدند، ما فرزندان و خانواده های شهدا به نوعی دوباره یتیم شدیم. زمانی که حاج قاسم به شهادت رسیدند این قدر بچه هایم بی قرار و ناراحت بودند که آن ها را در شهادت پدرشان این جور ندیده بودم. حتی یادم هست خودم، در زمان شهادت همسرم، بچه هایم کوچک بودند و کارم خیلی سنگین بود و فرصت این را که بخواهم بنشینم و گریه کنم نداشتم. در اصل جایی برای این مسئله نمی دانستم. می گفتم ابو حامد رفت انجام وظیفه کرد و خدا هم با شهادت جاننش را خرید، اینکه دیگر گریه و عزاداری ندارد. ولی در شهادت حاج قاسم نه، دیگر نتوانستم خودم را کنترل کنم. ما برای انتقام سخت از قاتلانش لحظه شماری می کنیم.

شما در دیدار هشتم فروردین سال ۱۳۹۵ خانواده شهدای مدافع حرم افغانستانی با رهبر انقلاب هم مطالب و نکاتی

برگ سبزی تقدیم به «خاتون وقوماندان»

کبوتر شد دلت از کابل و طوس و نجف تا شام به غیر از در حرم قلب کبوتر چون شود آرام؟

خانم نغمه مستشار نظامی، شاعر •



از قوماندان به خاتون
در وصف شهیدان مهاجر

۲

شهیدان را نخستین هجرت از خود تا خدا بوده
که هجرت ابتدای ماجرای کربلا بوده

شهیدان مهاجر پرچم بی مرز ایماناند
غریبان را امام دل، علی موسی الرضا (ع) بوده

خوشا هجرت به کوی بی کران غیرت و همت
خوشاتر هجرتی کو در ره آل عبا بوده

خوشا غیرت، خوشا بیتاب و بی خواب حرم بودن
خوشا آن رهرو بیدل که عشقش رهنما بوده

خوشا نام رشید فاطمیون در دل آتش
که نام حضرت مادر کلید انبیا بوده

اگر سردار دلها خواند «کوثر» فاطمیون را
زالل حوض کوثر، جانشان را خونبها بوده

به یاد مادر سادات می گریند شب بوها
به تسیحش گره خورده ست دلها در هیا هوها



از خاتون
به قوماندان

۱

اگر چه پیش چشمت بود فرزندان دلبندی
خدای خواست تنها با غم عشقش بیبوندی

شریفی چون مزار و خونگر چون کابلی آری
تو باغ لاله ای در دامن پاک دماوندی

چه خواندی در قنوت آخرین خود ابو حامد
که با شوق ملاقات شهیدان رخت می بندی؟

نگاهم کردی و گفتم: «شبت خوش باد من رفتم،
به یادم باش در محشر به نام آبرومندی»

نگاه آخرت بر تپه های سبز «جولان» بود
چه چشم انداز زیبایی، چه پایان خوشآیندی

چه عکسی رو بروی بارگاه حضرت زینب
چه لبخندی، چه لبخندی، چه لبخندی!

مبادا گرد خورشید جهان پروانه کم باشد
مبادا چشم دشمن لحظه ای سمت حرم باشد



۴ از قوماندان به خاتون

نوشتی نامه‌ای از جان و جان شد مبتلا خاتون
فدای آن قلم کومی نویسد از خدا خاتون

دلم گرم است در طوفان و آتش همدلی دارم
دلم گرم است هستی با دلم تا انتها خاتون

«مرا در خانه سروی هست...» زیباتر درین چادر
مرا آرامش جانی ست، یاری با وفا؛ خاتون!

جهاد ما اگر با خون و آتش می شود امضا
به عفت می شود امضا کمالات شما خاتون

خدا را شکر، بانوی دلم! خود با کمالاتی
خدا را شکر زینت داده حسنت را حیا خاتون

سلامم را به فرزندان و اهل خانه ... می دانم
که بی شک می رسانی تا علی موسی الرضا (ع) خاتون

«مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم
هواداران کویش را چو جانِ خویشتن دارم»



۳ از خاتون به قوماندان در هنگامه خدا حافظی

خدا حافظ گل سوری! خدا یار تو قوماندان
خدای مهربانی ها نگهدار تو قوماندان

اگر چه تیرها خورده ست از زخم زبان خاتون
نکرده لحظه‌ای تردید در کار تو قوماندان

حرم چشم انتظار غیرت عباسی ات مانده
چه کرده نوحه‌های «یا علمدار» تو قوماندان

چه گفתי با رفیقان در مصاف نور و تاریکی
که دلها شد چنین مست و گرفتار تو قوماندان

ابالفضل علی (ع) بوسیده آن بازوی خونین را
چه باک از کافری گآمد به پیکار تو قوماندان

نشد گردان گفتاران و اردوی حرامی‌ها
حریف لشکر پاک و جگرددار تو قوماندان

فدای خطبه دروازه ساعات یا زینب
فدای نام تو؛ یا عمه سادات! یا زینب!

۶ از زبان قوماندان دریان شوق شهادت و ملاقات حق تعالی

به هر سنگی ازین صحرا نشان از نور می جویم
به هر سومی دوم، نور تو را در طور می جویم

براین سجاده، سر بر خاک پیشانی، پریشانم
چراغ درگهت را در شب دیجوری جویم

کرامات کریمان را درین درگاه می دانم
نظرهای نهانی را بدین منظور می جویم

چهل سال پیایی هر نفس همسایه ام بودی
شهادت! عطر جانبخش تو را از دور می جویم

سحرگاه نخستین روز خلقت دیده ام نوری
نشانی های او را تا شوم محشور می جویم

تبرک کرد با خون و نمازش این حوالی را
همان که می شناسد عاشقان دست خالی را

۵ از خاتون به قوماندان دروصف حال مردم دیار افغانستان

نجیب و عاشق و آزاده و پاکند این مردم
نبینم بی قرار و تلخ و غمناکند این مردم

نبینم قندهار و کابلستان را به ویرانی
نبینم غرق خون و خفته در خاک اند این مردم

نبینم کودک زیبای افغان را بدون پا
که والا همت و بی باک و چالاکند این مردم

هماره آسمان عشقشان مهر آفرین بادا
اگر با قلب زخمی، چشم نمناکند این مردم

مبادا سفره افطارشان از خون دل رنگین
که اهل روزه و ایمان و امساک اند این مردم

به سرداران خود می بالد این خاک گهر پرور
که همچون آب صافی، روشن و پاکند این مردم

کیوتر شد دلت از کابل و طوس و نجف تا شام
به غیر از در حرم قلب کیوتر چون شود آرام؟



ازخاتون به قوماندان شهید

علی مولای او بود و ولی رایار و یاور بود
به طوبی گفته ام بابای تو مردی دلور بود

عموی کودکان شام بود و کودکان زخمی
دلش بی تاب زخم غنچه‌های ناز پرپر بود

به طوبی گفته ام رفتی حرم می بینی اش بی شک
که قلب پاک بابایت برین گنبد کبوتر بود

کنار عکس تو هر صبح لبخندی به لب دارد
به طوبی گفته ام لبخند بابای تو محشر بود

به طوبی گفته ام با خنده اش خورشید می خندید
که لبخندش به میدان، راز و رمز فتح خیبر بود

به طوبی گفته ام با چادرت هم‌رزم او هستی
به طوبی گفته ام سوگند او «زهرای اطهر» بود

به طوبی گفته بودم خواب می بیند تو را؛ فردا
به شادی گفت: بابا در کنار حوض کوثر بود

خدا را شکر عمری همنشین محضرت بودم
نه تنها همسرت، هم عهد راه و باورت بودم

فاطمیون باید زنده بماند

گفتگو با نویسنده «خاتون و قوماندان»



«خاتون و قوماندان» روایتی از زندگی خانم ام‌البنین حسینی همسر شهید علیرضا توسط فرمانده و بنیانگذار لشکر فاطمیون (رزمندگان مدافع حرم افغانستانی) است. رسانه KHAMENEI.IR به مناسبت انتشار تقریب رهنبر انقلاب اسلامی بر کتاب «خاتون و قوماندان» به گفتگو با خانم مریم قربانزاده نویسنده این کتاب پرداخته است.

سوژه اصلی کتاب هم نه خود شهید بلکه همسر شهید هستند.

بله. خاتون و قوماندان روایت زندگی خانم ام‌البنین حسینی همسر شهید علیرضا توسلی (ابوحامد) است که حول زندگی ایشان و زندگی مشترکشان با شهید شکل گرفته است. کتاب جنبه‌های نظامی پرقوتی ندارد و البته قرار هم نبود داشته باشد. در این روایت‌ها خود هم علاقه‌ای به جنبه‌های نظامی ندارم. به همین علت هم بیشتر به جنبه‌های اجتماعی زندگی یک شهید و یک مجاهد در کتاب پرداختیم.

اصولاً جنبه‌ی اجتماعی دفاع مقدس و نبردها و جنگ‌ها را خانم‌ها شاید بهتر بتوانند روایت کنند. پشت صحنه واقعیت رزمندگی که رفته و می‌رفته و جنگ‌های هم‌زمان شکل گرفته که پیش می‌رود و رفته و رفته است. این زندگی و دانستن، خواندن، روایت کردن و ترویج برای امثال ما لازم است. همین هم شد که سراغ خانم حسینی رفتیم. شهید از جایی وارد زندگی ایشان می‌شود و خانم حسینی با فعالیت‌های جهادی همسرشان مرتبط می‌شوند. با توجه به فاصله‌ی سنی ده ساله‌ای که با شهید داشتند، تلاششان و دغدغه‌شان برای اینکه خودشان را به شهید برسانند و

با توجه به سوژه خاص کتاب از اینجا شروع کنیم که چگونه با راوی آن آشنا شدید و دغدغه حاصل شد تا به زندگی رزمندگانی که در سوریه فعالیت دارند بپردازید؟

کتاب خاتون و قوماندان در ادامه‌ی همان دغدغه‌ها و علائق شخصی و مکتبی نسل بچه‌های انقلاب اسلامی است. از دوران دبیرستان به خواندن روایت‌هایی که به زندگی شهدا مربوط می‌شد علاقه داشتم، علی‌الخصوص روایت‌هایی که به محیط خانوادگی آنها بپردازد. سالهای ۹۲ تا ۹۳ که جنگ سوریه شروع شد، برحسب علاقه شخصی ام دنبال این موضوع رفتم. آن زمان منابع به شدت محدود بود. فعالیت‌های رسانه‌ای خیلی کم بود، افراد خیلی گمنام و کمیاب بودند. به واسطه‌ی همسریکی از رزمندگان فاطمیون که به عیادت فرزند جانبازش رفته بودم با همسر ابوحامد ملاقاتی داشتیم. این دیدار همان اوایل و سه ماه چهار ماه بعد از شهادت شهید توسلی بود. ایده‌ی کتاب را آن‌جا مطرح کردم و همسر شهید هم استقبال کرد. یکی دو هفته‌ی بعد هم مصاحبه‌ها را شروع کردم. تقریباً سال ۹۴ مصاحبه‌ها شروع شد. اما کار تبدیل شدنش به کتاب چند سالی طول کشید.



این فاصله را به قول خودشان پربکنند قابل تقدیر و دیدنی است، آن هم تلاش دختری که ما فکر می‌کنیم مهاجر است. مشکلات مهاجرین و یک سری محدودیت‌هایی که دارند ممکن است برای زندگی هر دختر دیگری حتی ایرانی هم اتفاق بیفتد. اما اینکه آدم بخواهد از این محدودیت‌ها عبور و راهکار پیدا کند و در پی عبور از این ماجراها باشد ستودنی بود. این کتاب یک روایت زنانه است. شهید می‌آید و می‌رود و ما خیلی به زندگی ایشان نپرداخته‌ایم و خوب نمی‌شد هم که کامل بپردازیم. باید بگوییم که شخصیت ابوحامد هنوز هم ناشناخته مانده است. طبیعتاً نبوغ نظامی او را که خود سردارهای جنگ هم به آن معترفند را ما نمی‌توانستیم در کتابی که مربوط به همسرشان است نشان بدهیم. به نظر من برای ابوحامد باید یک سه‌گانه نوشته بشود؛ ابوحامد قبل با ابوحامد بعد از انقلاب اسلامی، ابوحامد افغانستان و جنگ ایران، و ابوحامد سوریه. همه‌ی اینها می‌تواند در کنار هم تکمیل‌کننده‌ی کتاب خاتون و قوماندان باشد.

🌀 قبل از نگارش این کتاب چقدر با مهاجران افغانستانی آشنا بودید و بعد از نگارش کتاب چه تغییری در نوع نگاه شما اتفاق افتاد؟

فرهنگ خراسان به فرهنگ افغانستان خیلی نزدیک است. آداب و رسوم و بسیاری از کلمات و واژه‌ها و حتی بسیاری از پخت و پزها با هم قرابت فرهنگی دارند. حتی موسیقی‌ها به همدیگر نزدیک می‌شوند. با مهاجرین افغانستانی احساس غریبی نداشتم. در خراسان همیشه دوستان افغانستانی ما حضور داشتند. وقتی هم که ازدواج کردم و به مشهد آمدم این ارتباط خیلی بیشتر شد. من همیشه استاد محمد کاظم کاظمی را با آن شعرهای زیبایش می‌ستودم، قصه‌ی سنگ و خشت ایشان را حفظ کرده بودم و کتاب پیاده آمده بودم را می‌خواندم. به دلیل همین زبان مشترکی که داریم قرابت و نزدیکی فکری زیادی با این عزیزان احساس می‌کنم. احساس می‌کنم آنها شیرین‌تر زبان مادری ما را نگه داشته و بهتر حفظش کرده‌اند. وقتی که سراغ خانم حسینی رفتم و روایت یک مجاهد مهاجر افغانستانی را انتخاب کردم این ارتباط نزدیک‌تر شد. می‌توانم بگویم پررنگ‌تر

یعنی سعی می‌کند فاصله‌ی خودش را با شهید پُر و رشد بکند.

کتاب خاتون و قوماندان سعی کرد که این سازگاری و این با هم ساختن را نشان بدهد. اینکه زندگی روی گرده‌ی یک نفر نیست؛ روی گرده‌ی یک مرد یا روی یک گرده‌ی یک زن به تنهایی پیش نمی‌رود. به قول آن صاحب خانه‌شان - وقتی می‌آمد و می‌دید که خانم حسینی دارد خیاطی می‌کند و شهید توسلی هم بیرون از خانه دارد کار می‌کند - می‌گفت مرد کار، زن کار تا بگردد روزگار. قصه‌ی ما به این نحو پیش می‌رود.

ما به دلیل این آشفتگی‌هایی که این روزها و سالها به آن مبتلا شدیم نیاز داریم که این جور روایت‌ها را بشنویم. از طرف دیگری سری مشخصه‌ها در کتاب باید پررنگ می‌شد. مثلاً اینکه زبان فارسی دری پررنگ بشود. این کار در کتاب انجام شد. باید آن رابطه‌ی عاطفی و خانوادگی در پوشش همان حیا‌ی شرقی که ما از آن سراغ داریم نشان داده می‌شد. که با گنجاندن نامه‌های شهید و همسرشان و برگ‌هایی از دفتر خاطرات همسر شهید این اتفاق افتاد. یعنی نیازی پیدا نکردم که پروبالهای عاشقانه به کار بدهم که مثلاً جوانها جذب این روایت بشوند. کار به این شکل پیش رفت. و حالا به دو بخش ایران و سوریه هم تقسیم شد تا اینکه ما وارد آن قسمت اصلی جریان بشویم و فعالیت شهید را و در واقع می‌شود گفت زندگی همسر ایشان را بعد از سوریه داشته باشیم.

شد. من نه تنها هیچ پس‌زمینه‌ی منفی نسبت به این ماجرا نداشتم بلکه با این ارتباط، اشتراکاتم تقویت شد. به زندگی ایشان که نزدیک شدم این روایت محکم‌تر شد و علاقه‌ام به فرهنگ افغانستان بیشتر شد.

✪ خاتون و قوماندان در زمره‌ی آثاری است که به پشت صحنه‌ی زندگی رزمندگان و شهدای مدافع حرم می‌پردازد و طبعاً وارد زندگی شخص و خصوصی آنها می‌شود. برای روایت این بخش‌ها چه ملاحظاتی را مدنظر داشتید؟

آدمهای بزرگ چه شهید شده باشند، چه از دنیا رفته باشند زندگی عمیقی دارند و در پرداختن به زندگی آن‌ها ما دنبال یک سری مشخصه‌ها مییم. آن زندگی باید به عنوان الگو مطرح بشود. یعنی دنبال اینکه بگوییم یک خانواده‌ی ایده‌آل به جز بحث اعتقادات، خانواده‌ای است که به رشد فکر می‌کند، به با هم ساختن فکر می‌کند، به فناخت فکر می‌کند، به پیشرفت فکر می‌کند و به تلاش فکر می‌کند. این خانواده‌ی این چنینی حتماً با همه‌ی محدودیت‌هایی هم که دارد موفق است و می‌تواند خیلی راحت آن محدودیت‌ها را از سر بگذراند.

زندگی خانم حسینی و شهید علیرضا توسلی از این نوع بود. یعنی شما رشد یک دختر جوان ۱۷، ۱۸ ساله را تا زمانی که با همسرش زندگی می‌کند می‌بینید. این سیرالان هم ادامه دارد یعنی همین الان ما داریم خانم حسینی را می‌بینیم که از پا ننشسته و درسش را ادامه می‌دهد. حالا آن زمان می‌خواست درس حوزوی بخواند راهش ندادند. کتاب زیاد می‌خواند، یادداشت برداری می‌کرد، مدام برای خودش در دفترش چیزهایی می‌نوشت.



❖ وقتی که همسرشان شهید شد فرزندان ایشان هنوز در سن کودکی بودند و هنوز به چالشهای دوره‌ی نوجوانی مبتلا نشده بودند. یک طوبای سه ساله داشتند و یک دختر دبستانی و یک پسر دبستانی. خیلی هم دغدغه دارند که بچه‌ها هم مسیر پدر را بروند. خیلی هم تلاشی می‌کنند که این اتفاق بیفتد. الحمدلله خوب هم توانستند کار را پیش ببرند.

خود خانم حسینی سعی می‌کند ارتباطات خانوادگی آن قدر شکل بگیرد و آن قدر مستحکم باشد که بچه‌ها در محیط خانواده همیشه باشند. منتها شهید و پدر را مدام یادشان می‌آورد. ایشان بنری از شهید دم در خانه گذاشته که بچه‌ها بروند بیرون سلام، خدا حافظی بکنند و مدام این قضیه به آن‌ها یادآوری شود. ساده زیستی اش خیلی برای من مهم است. در مقابل بعضی از خواسته‌هایی که شاید خواسته‌های به روز و متنوعی هم باشد خیلی مقاومت کرده. تأکیدشان هم همین است که هم چنان که مثلاً پدرتان بوده یا هم چنان که همسر من بوده همان جوری ما باید ادامه بدهیم. خب شهید هم کمک‌شان می‌کند در این ماجرا.

❖ بعد از چاپ و انتشار کتاب چه بازخوردهایی داشتید؟

این خصیصه‌ی فارسی دری که در کتاب منعکس و گنجانده شد و یک سری از لغات و لحن محکم فارسی دری برای اکثر مخاطبان جذاب و شیرین بود. نیازی نبود که من مثلاً بگویم این کتاب در مورد یک شهید از افغانستان است. وقتی که خودشان لا به لای کتاب دو سه صفحه‌ی رامی خوانند و این تعبیرات رامی بینند برایشان جذاب است. کلاً هم آنچه که

❖ قدری هم در مورد شخصیت خانم حسینی به عنوان روای و سوژه‌ی محوری کتاب توضیح دهید. در مدتی که با او محشور بودید چه چیزی در شخصیت‌شان برای شما جذاب بود؟

شاید مهمترینش اخلاص ایشان بود؛ هم آن زمان و هم الان. فقط می‌گفت که فاطمیهون دیگر نباید گمنام بمانند. یعنی با رفتن شهید توسلی این تشکیلات هم چنان باید سرپا بماند. یک جورهایی زینب وار به همه‌ی همایشها و سمینارها رفت. به همه‌ی بزرگداشتها چه کوچک، چه بزرگ چه دور چه نزدیک؛ رفت که این قصه فراموش نشود و هم چنان فاطمیهون پویا و فعال بماند و ماند الحمدلله.

خانواده‌های شهدا را خیلی منسجم دور هم دیگر جمع می‌کرد. در زندگی رو به رشد خانم حسینی مدام دنبال این است که رشد کند و از این پله بالاتر برود و چیز جدیدی یاد بگیرد، کار جدیدی انجام بدهد، کتاب جدیدی بخواند، فصل جدیدی برای درس و تحصیل خودش پیدا بکند. صبوری اش که دیگر عیان است و نیازی به بیان ندارد و در عین اینکه صبور است بسیار بشاش و خندان است. من بارها حین ضبط کار و گفتگو با ایشان منقلب می‌شدم، ولی ایشان لبخند می‌زد و قضیه را به یک ماجرای خنده‌دار وصل و فوری حال و هوا را عوض می‌کرد که ما روایت را ادامه بدهیم و خللی در کار ایجاد نشود. این صبوری و ویژگی همه‌ی همسران شهدا و خانواده‌ها و مادرها، همسرها و فرزندان شهداست. ایشان هم بالاخص این ویژگی را داشتند.



حتماً و قطعاً تأثیر زیادی در انگیزه بخشی به نویسنده و نویسندگانی دارد که در این حوزه فعال هستند. بنده که خیلی به زبان نمی‌توانم این احساسم را بگویم که چقدر مشعوف و سربلند و عزتمند شدم از عنایتی که آقا نسبت به خاتون و قوماندان داشتند.

این اتفاق از یک جهت هم امیدوارکننده است که شخصیت اول جهان اسلام کتاب را این‌جوری می‌خوانند و بعد در موردش نظرمی دهند و حمایت‌های این چنینی می‌کنند. از یک جهت هم ناامیدکننده است، که چرا مسئولین و دیگر جریان‌های فرهنگی کشور تا یک مسئله‌ای داغ نشود سراغش نمی‌روند؟ این اتفاق برای جبهه‌ی فرهنگی انقلاب اسلامی مناسب نیست. مسئولین فرهنگی و روزنامه‌ها و رسانه‌ها که اصل کارشان باید این باشد در این ماجرا پایدار نیستند. حضرت آقا می‌آیند یک جوری فضا را برای کار آن‌ها فراهم می‌کنند حالا نمی‌دانم اینها بتوانند درست استفاده کنند یا نه! باز جای تأمل دارد. ولی هر کدام از این تقریظ‌ها و هر کدام از این برنامه‌ها یک تلنگر است برای مسئولین، برای خبرگزاری‌ها، برای رسانه‌ها، برای روزنامه‌ها برای همه‌ی جبهه‌ی فرهنگی انقلاب اسلامی. این‌اوج گرفتن باید همیشه در اوج باشد.

یعنی مادر صدور انقلاب اسلامی و در روایت نابی که از انقلاب اسلامی داریم همینها را داریم. همین آدمها و همین کتابها را داریم که این جریان همیشه باید مثل رودخانه جریان داشته باشد.

ما خیلی به جریان سازی ادبی در این حوزه نیاز داریم. مادر حیطه‌ی دفاع مقدس و روایت‌هایی که از همسران شهدا و زندگی در جبهه‌ی فرهنگی انقلاب اسلامی داریم ملزم هستیم به اینکه جبهه‌ی ادبیات پایداری را رشد بدهیم. اگر کتابی منتشر شود و جبهه را رشد ندهد و فقط منتشر شده که منتشر شده باشد و یک به کمیت این آثار اضافه بکند حتماً به هدف خودمان نرسیدیم. در هیچ جای دنیا جنگهای خودشان را نادیده نمی‌گیرند و از آن نمی‌گذرند. شما نگاه کنید بهترین رمان‌های جهان در مورد جنگ است. خوب آن چیزی که ما خیلی منتظرش هستیم در کشور رخ بدهد را خودمان باید کاری بکنیم که این اتفاق بیفتد. ❖

من دیدم و حالا باز خوردهایی که به من رسیده دوستان از وجود چنین اثری در عرصه‌ی ادبیات پایداری خرسندند.

❖ کتاب شماراوی جزئیاتی از مجاهدت افغانستانی‌های لشکر فاطمیون و بخشی از وضعیت مهاجران در ایران است. در این فضا چه نکاتی درباره این عزیزان و زندگی‌شان در ایران قابل طرح است؟

شخصاً مدتی را که با خانواده‌ی فاطمیون ارتباط داشتم متوجه سختی‌هایی در زندگی آنها شدم که شاید در زندگی شهدای ایرانی نباشد. این راه همه‌ی ما می‌دانیم نیازی نیست که من بیایم در موردش توضیح بدهم. نه اینکه بگویم سختی معیشت و اینها، نه.

مثلاً اینکه فرزندان اینها شاید بعد از شهادت پدر، حامی آن چنانی نداشته باشند یا بعضی از خانواده‌ها، خانواده‌هایی اند که شاید خیلی همه‌ی ارکانش سر جایش نیست. خوب اینها همسران را و بچه‌ها را اذیت می‌کند. اینها را می‌شود یک جورهایی پروتکمیل کرد. عرض کردم که با زندگی مهاجران بیگانه نبودم. در این زندگی‌ها شما با سختی‌ها و محدودیت‌هایی روبروید که اگر برداشته شود خیلی خوب است، چون که آدمهای بسیار پرتلاش و با پشتکاری هستند و برای رسیدن به آن هدف از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنند. هیچ کاری نیست که اینها نخواهند بکنند مگر اینکه به آن هدفی که می‌خواهند برسند. حالا آن هدف ممکن است تحصیل باشد، ممکن است هدفهای دیگر باشد. به نظرم با یک سری راهکارهای خیلی راحت می‌شود این هدفها را تسهیل کرد یعنی به ایشان کمک کرد که راحت‌تر یا حداقل با صرف زحمت و عمر کمتر به آن موفقیت‌هایی برسند که شاید برای ما‌ها راحت‌تر باشد.

❖ توجه رهبران انقلاب به چنین آثاری در حوزه ادبیات مقاومت و پایداری، چقدر در معرفی این آثار و شخصیت‌هایی که در آنها روایت می‌شوند مؤثر است؟

عنایت آقا به کتاب‌هایی مثل خاتون و قوماندان

از نامه‌های قوماندان

ساعت دوازده شب است بازی تیم ایران و بحرین را همین الان از رادیو گوش میکنم ایران ۱ بر ۳ از بحرین عقب مانده که این باعث اختلال حواس من شده است. امروز تازه از منطقه‌ی جلوبرگشتیم. اندک خستگی در تن و خواب در چشم احساس می‌کنم و از طرف دیگر دلم نمی‌آید که قلم را از دست بگذارم؛ چون که برای عزیزترین کسب نامه مینویسم. پس ای دستهای خسته، لطفاً کمک کنید تا بتوانم چند سطر را سیاه کنم.

دلبرکم! اگرجویای احوال من باشی، تاکنون از فضل خداوند دارای صحت کامل بوده و ملالی نیست به جز دوری شما و مادر و سایرین. از طرف ما خاطر جمع باشید. این طرف آرامش کامل برقرار می‌باشد.

قندولکم! اوقات فراغت من در اینجا بیشتر به فکر کردن به شما میگردد. اینجا فرصت مناسبی است که آدم قدری به گذشته فکر کرده و اعمال و کردار و رفتار خود را مورد بررسی قرار دهد و من نیز این کار را می‌کنم و نتیجه روشن است: این که شما گل هستید و من خار بودم؛ ولی این قانون طبیعت است که گلی چون شما بایستی خاری همچون من را در کنار خود تحمل کند و از این قانون گریزی نخواهد بود. عزیز دلم! نمیدانم که الان کجا و در چه حالی هستی. وضعیت خانه چطور شد؟ چشم در راه دارم که قاصدی از کوی دلبر پیامی برای من بیاورد. پیرو نامه‌های قبلی این مطالب را مجدداً توصیه و تأکید می‌کنم:

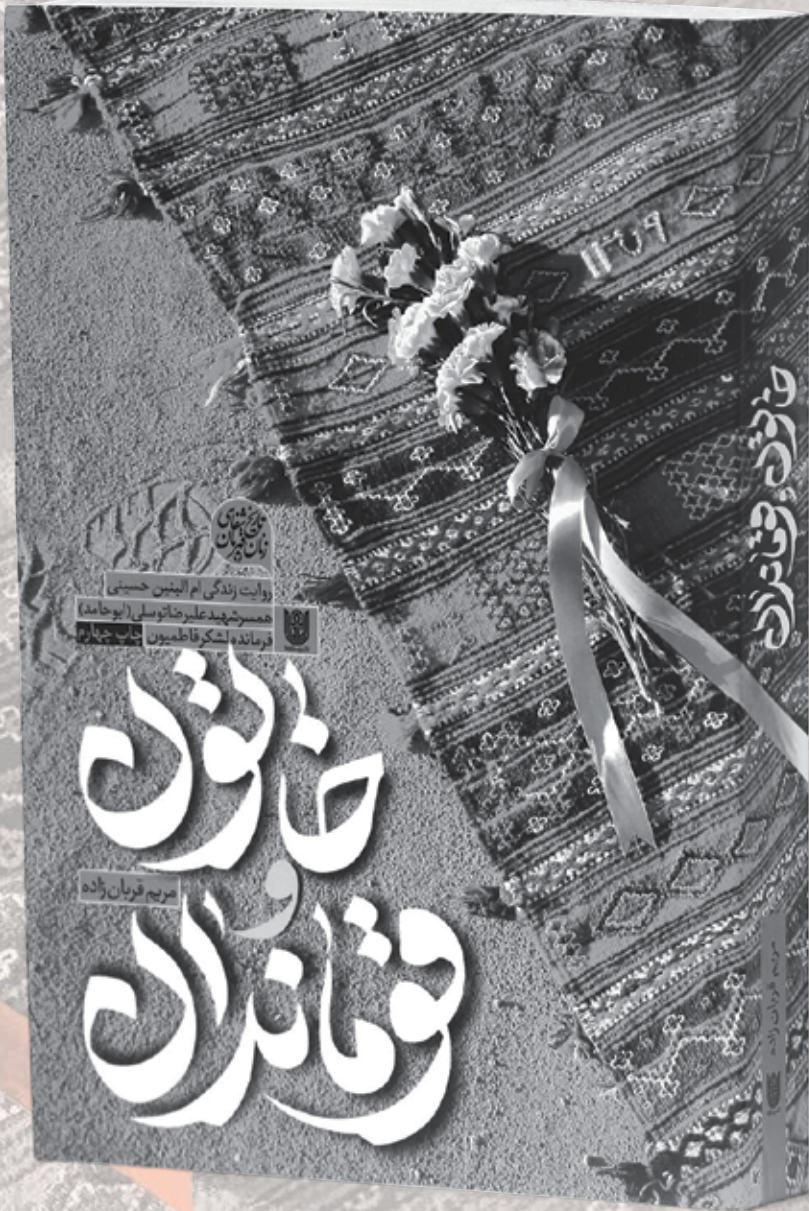
- ۱- اگر کسی نیامد، نگران نباش. خودم یک روزی همه‌ی نامه‌هایم را برایت می‌آورم...
- ۲- مرا از وضعیت خود، خانه، مشکلات مالی، قضیه‌ی قرض داری و... لطفاً آگاه کنید.
- ۳- سلام مخصوص مرا به مادر، بی بی، پدر، خواهران، رضاخان و خانواده‌های خاوری، توسلی، احمدی، حسین پور، سجادی، علیزاده و سایرین برسانید.
- ۴- تقوای الهی، نماز اول وقت، قرائت قرآن در روز، زیارت امام هشتم (ع)، صداقت گفتار، درستی کردار، نیکی به پدر و مادر، مطالعه در امور دینی تلاش در درس، دعا برای شوهر و والدین را فراموش نکرده و همیشه مدنظر داشته باش. از اینکه مطالب پراکنده بود مرا ببخش، خواب آلودم. دست مادر را از طرف من ببوس و مواظب خودت باش. ایام شاد جهان بکام و توفیق نصیب باد. عزیز دل خود را از مکان دور ولی با قلب نزدیک، به خدا سپرده و آرزوی سلامتی و سعادت او را به دعا از خداوند خود خواستارم.

والسلام، همسرت علیرضا

ساعت ۱۲:۳۰ شب، ۸۰/۷/۳۰





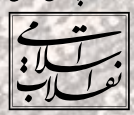


روایت زندگی ام البنین حسینی
 همسر شهید علی رضا توسلی (یوحاندا)
 فرمانده لشکر فاطمیون

خاتون و فرماندار

مریم قربانزاده

موسسه پژوهش فرهنگی



دفتر مطبوعه و نشر امام رضا علیه السلام، آیت الله العظمی خراسانی



خرید کتاب
 خاتون و قوماندان